

تراژدی سقیفه

چرا بعد از رحلت پیامبر بعضی درگذشت او را تکذیب کرده؟

زمن وسیمین که در آن اختلافات و خصومات افراد قبیله «خزرج» ، حل و فصل می شد ، پیامبران حنبلی و ساجدهای بغل داشت ، و افراد قبیله «بنی ساعده» (نیزه ای از خزرج) پیش از همه به آنجا تود می کردند و ریاست آنرا «سعد بن عباد» بزرگ خزرجان به عهده داشت آنجا را «سقیفه بنی ساعده» می نامیدند .

پس از درگذشت پیامبر ، برای نخستین بار موضوع خلافت و پهلوانی مسلمانان در آنجا مطرح گردید و مهاجرانی سخت بودند نمیان انصار و مهاجر در آنجا در گرفت ؛ و در پایان جلسه ، دایره اختلاف و نزاع از حد سخن و گفتار تجاوز نمود و پس از بیست با دین بکر و سعد بن عباد رئیس خزرجیان و کاندیدای خلافت که بدعتی بود انصار در آنجا گرد آمده بودند ، مورد اذیت قرار گرفت و گروهی ، سرش ریختند و آنچنان زدند که عده ای تصور

(۱) تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۰

آثارشوم و مرگبار آن را ، محو کنند .

اندیشه تمییز خلیفه از طرف گروه بسیار محدودی ، عجلولانه ترین تصمیمی بود که در طرف جند ذقیفه گرفته شد و یک چنین تصمیم خام و ناپخته و ناهنگام ، از نظر پیش اجتماعی و اصول دینگراسی بسیاری ارتش بود .

هنوز جسد پیامبر اکرم (ص) در گنجه اخصای قرار داشت و پارچه های بر روی او کشیده بودند و بنی هاشم گروهی از شخصیتها مانند سلمان ، ابادیر ، و عمار ، مقداد ، و یزیدگان دیگری در مسجد نشسته و منتظر بودند که بنی هاشم از غسل و توجیه پیامبر ، فارغ گردند ، تا بر جسد مطهر پیامبر خود ، نماز بگزارند و اکثریت مسلمانان که در نقاط دوراد سدیقه ، زندگی میکردند و تقریباً سکنه شیبه جزیره تشکیل میدادند ، از حرکت و در گذشت پیامبری اطلاع بودند .

در این لحظه گروهی در نقطه ای دور از اجتماع مسلمانان که همان مسجد رسول خدا بود ، به فکر انتخابات و تمییز رهبر افتادند و باخوشی تک نفر ، را برای رهبری انتخاب نمودند اکنون با اتراف به این اشکالات ، گروهی مدعی هستند که باید یک چنین کاری را به رسمیت شناخت ، و همه مسلمانان جهان باید از آن پیروی کنند !

بر اساس یک چنین انتخابات در عقب افتاده ترین کشورها ، در خود پرورش و ستایش نیست ناپرسد

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۰ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۹۸

که آنرا عالیترین مرکز تجلی دینگراسی در اسلام بخوانیم ، مافلاکار نداریم که شخص منتخب ، فرد صالح و شایسته ای بود یا نه ، بلکه سخن در باره شیوه انتخاب و افتاد از نحوه تمییز خلیفه ، میباشد .

آغاز جریان :

هنوز جسد مطهر پیامبر ، در گنجه اصای قرار داشت . مسلمانان مدینه از فوت پیامبر آگاه شده ؛ همگی در مسجد و اطراف خانه پیامبر گرد آمده بودند و اندیشه ای جز ، غسل و کفن و نماز گزاردن و به خاک سپردن بدن پیامبر در مغزها نبود . در این موقع عمر از میان جمعیتی که در مسجد نشسته بودند ، بره خاست و گفت : گروهی از منافقان تصور می کنند که پیامبر در گذشته است ، بخدا سوگند پیامبر خدا نمرده ؛ بلکه بسان حضرت موسی از نظر ما غائب گردیده است و او با ما می کرده و دستها و پاها ی کسانی را که تصور می کردند که او مرده است ، می برد (۱) مؤلف طعقات مینویسد : عمر او ابو سفیر اجازه گرفتند که وارد حجره شوند و از وضع پیامبر آگاه گردند هر دو نفر پس از ورود ، پارچه را از چهره پیامبر عقب زدند عمر گفت نمرده بلکه از هوش رفته است ، میره گفت قطعاً در گذشته است عمر بر گشت بد او گفت تو مرد فتنه انگیزی هستی با این شایعه می خواهی فتنه ای برانگیزی ، او نمی میرد ، تا سناقتان را بر اندازد دو دست و پای گروهی را برد ؛

او در گفتار خود ، به اندازه ای اصرار می ورزید ،

(۳) پس می‌فرماید: از در گذشت پیامبر آنگاه شد ،
 و فوراً خود را به مرکز اجتماع ، رسانید و از نظر
 عمر آگاه گردید و باطن خاصی گفت : آرام باش
 سپس رو به مردم کرده و گفت : «... محمد در گذشته
 است ولی خدای محمد زنده است پس آیای را که
 مؤمن رسول خدا خوانند بود مردم خواند و بقرآه
 نال و شکایت ، آیه زهر را نیز خواند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ
 أَنتُمْ حَيُّونَ» (سوره زمر - ۳۰) (تومی میری و
 آنان نیز می‌میرند) عمر پرسید آیا این آیه در کتاب
 خداست او می‌گفت : بل در این موقع او تنبیر عقیده
 داد و از نظر خود باز گفت :

در این حادثه کوچک نکات خالص و آموزنده‌ای
 که می‌تواند روشنگر تاریخ سقیفه و نحوه انتخاب
 خلیفه باشد ، وجود دارد ، (پس باید دید علت انکار
 عمر چه بوده است ؟

پس راستی امر را در رسول خدا ، امری محال
 و مستح می‌دانست و تصور میکرد که وی با بنی و
 جاودانی است ؟ این احتمال بسیار بعید است ، و
 نمی‌توان آنرا به یک فرموده‌ای ناچه رسد به خلیفه
 است داد ، گذشته از این ، با کلام خود خلیفه نیز
 می‌تواند سخن وی را تنبیر عقیده ادبیزان

بقیه در صفحه ۳۵

و به قدری با خشم و نندی سخن می‌گفت: که دهان او کف
 گرفته بود در این موقع عباس عموی پیامبر از جای
 خود برخواست ، ورشته سخن را به دست گرفت و گفت
 مردم ! همانطور که شما پایه سزای می‌گذارید پیامبر
 نیز پیروی می‌شود اوقضا در گذشته است . بر خیزید
 او را بخاک بمسازید و اگر خدا خواست روزی او را
 از خاک بیرون می‌آورد ، آیا سزاوار است که شما یک
 بار پیروی او و پیار جان بسیار دلی بداند او نرسد ،
 مگر اینکه رسالت خود را انجام داده و راه روشنی
 پیش روی شما گذارد ، و حلال و حرام خدا را بیان
 کرد (۱)

عمر با شنیدن بیانات مشتمل عباس تنبیر عقیده
 بنام او مرتب مخالفتان خود را تهنید می‌نمود ، لذا
 آنکه مؤمن رسول خدا و این مکتوم آیه زهر را که حاکی
 از مرگ رسول خدا است بر او خواند . «... لا إله إلا
 محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل
 أفأنهات أو قتل ، أنتلمبتم علی اعتبارکم...»
 محمد رسولی پیش نیست ، پیش از او پیامبر
 نیز آمده‌اند اگر پیروی با گذشته شود به روشی که
 دورانهای گذشته باز میگردید ؟ (۲)

عمر با شنیدن سخنان وی را تنبیر عقیده ادبیزان
 نگذشت ابو بکر که در سقیفه دور از مسجد پیام
 رسول صلوات الله علیه و آله

(۱) طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۶۸

(۲) طبقات ج ۳ ص ۲۶۸ (۳) سنن ابن ماجه حديث شماره ۱۶۲۷

(۳) (سقیفه) به همین معنی در یک میلی مسجد قرآنی است ولی چون سقیفه از ارتفاعات مدینه به
 شمار می‌رود و نزدیکترین نقطه از آن به مسجد کمتر از سه میل نیست از این جهت باید فاصله آن از مسجد بیشتر
 از یک میل باشد .

مکتب اسلام

بقیه از صفحه ۱۶

پایانکه انکار او بزرگان کافران بود که تصور می کرد که هنوز پیامبر رسالت خود را به پایان نرسانیده و قسمی از کارها را از آن جمله بر انداختن منافقان انجام نداده است از این طرف در گذشت او را به شدت انکار می کرد و بنامه نقل می گفت از عوس رفته و بنا به نقل دیگر می گفت که بدان موسی نیست اختیار کرده است .
این نقل نیز از جهانی هر دو است :

اولا : آیا آنرا که ابو بکر خوانده نباید سب شود که او تغییر عقیده دهد زیرا مقابله با آن جناب این نیست که پیامبر نیز بدان مردم می میرد در صورتی که خلیفه هرگز متکبر امکان مرگ او نبود او می گفت هنوز وقت مرگ وی فرا نرسیده است ، زیرا هنوز کارهایی در زمین مانده و رسالتها را انجام نکرده است (۱) .

ثانیا : عین همان آیه را که ابو بکر خوانده او را از جوش و خروش بلا داشت ، مؤذن رسول خدا نیز تلاوت نمود چطور او با شنیدن آیه از ابی بکر قانع شد ، ولی گفتار استوار و مطمئن و بیرونده عمومی پیامبر و ولادت این منگوم ، طرف متکبر او را در گون ساخت ؟
ثالثا : از نخستین روزی که پیامبر در پیش بیماری افتاد ، بوده اعلام مرگ در گفتار و حرکات او نمایان بود ، حتی روزی که حجره او سواران اران او بود ، و خود خلیفه نیز حضور داشت ، دستور داد

که قلم و دوای بیابورند تا چیزی برای آنان بنویسد که پس از ادامه کمرامی نیفتند (۲) ، اینها گواهی می دهد که همه حصار حرضی خود خلیفه اعتماد داشتند که دند گریه و سوخدا ، پایان رسیده و شربت مرگ را در همین ایام می نوشد ، و خود خلیفه در آن جلسه از آوردن قلم و کاغذ جلو گیری نموده و گفت : بیماری بر اینها مستولی شده است . آیا کوینده این سخن احتمال می دهد که پیامبر برای مدت کوتاهی به معراج رفته و از دیده ها غائب گردیده است ؟

گذشته از این ، او دوستان او از شرکت در ارتش و اساسه و ترک مدینه سر زانمی زدند ، زیرا می گفتند در این لحظه حساس که رحلت در گذشت پیامبر نزدیک شده است نباید مرکز را ترک گفت چه بسا ممکن است ، حوادث ناگواری رخ دهد .

اصولا : چگونه می توان گفت که از میان یاران رسول خدا فقط او آگاه بود که پیامبر هنوز رسالت خود را به آخر نرسانیده و هنوز کارهایی به زمین مانده است .

این جا است که میتوان هدف از انکار و تکذیب در گذشت رسول خدا را فهمید ، منظور از تکذیب جز باز داشتن مردم از هر نوع تصمیم درباره خلافت ، چیز دیگری نبود ، مرگ پیامبر و قومی اتفاق افتاد که دوست همگرا و ، در دورترین مجلات مدینه به نام دستخ به سر میرد و چه بسا احتمال میداد تا رسیدن وی به مرکز اجتماع ، تصمیمی در باره

۱ - شافعی ص ۲۵۲

۲ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۲۲ کتاب العلم

با اسکاات خلیفه پدید آمده بود ، هر دو نفر با
 گروهی در حجره رسول خدا نشسته و منتظر انجام
 مراسم غسل و کفن و ... بودند . ناگهان دو نفر از
 مخالفان بعد بن عباده زکات‌بردارای انصار برای
 خلافت از راه رسیدند و روبه ابوبکر کردند و
 گفتند که عتبه فتنه در حال اتفاق است . و انصار در
 سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و بی‌حواسانه با او
 بیعت کنند فوراً وی و عمر و ابوبکر را از جای خود
 برخاستند ، و خود را به سرعت به سقیفه رسانیدند و
 مشغول مذاکره ویر خاشاک‌های شدند دیگر مراسم
 غسل و نماز و دفن شد . پیامبر به دست فراموشی
 سپرده شد ، پس از مدتی کوتاه خلیفه را در حالی که
 گروهی دور او را گرفته و آرمه‌سپید کردند . هنوز
 علی و عباس از غسل پیامبر قانع نشده بودند که
 سزای تکبیر المصعبه گوئی آنان رسید ، علی (ع)
 اینها را پرسید چه حادثه‌ای رخ داده است ؟ . .
 مخبر به بیان نمود (۲)

با ترک حجره رسول خدا ، و فراموش کردن
 مراسم دفن پیامبر و شتاب به سوی سقیفه ، گواه
 بر این است که مقصود از تکبیر مرگ پیامبر
 در وقت پدیده خلیفه بود .
 آیا یک چنین اتحدیه‌ها جوازند ، میتوان نمودهای
 برای دموکراسی باشد ؟ تفاوت و تفاوتی بنا
 خوانندگان است .

موضوع خلافت گرفته شود و او در برابر عمل انجام
 شده قرار گیرد ، و لذا - قدری مردم را سرگرم
 ساخت تا او خود را به میان جمعیت رسانید ، و با
 خواندن آیه‌ای او را خاموش ساخت .
 این حقیقت را از میان تاریخ نویسان ، شرح
 نهج البلاغه ابن ابی الحدیده صورت دیگری بیان
 کرده و میگوید : داور برای جلوگیری از هر نوع
 فتنه‌ای که امکان داشت از جانب انصار یاد میکردند
 پیامبر را خلافت بر خیزد و برای اعراب گروهی که
 اندیشه ارتداد و بازگشت از اسلام را در مغز خود
 می‌پروراندند ، عنوان کرد و از بسیاری از تمهیم ها
 جلوگیری نمود و یک چنین دروغ مصلحت آفرین
 هر آینه در شروع میباشد (۱)

این تاریخ نویس آزاد فکر ، تاحدی برده با بالا
 زده است ، ولی اگر بنا بر جلوگیری از ارتداد گروهی
 بود چرا پس از آمدن ابوبکر فوراً تغییر عقیده
 داده و تسلیم شد ؟

گواه دیگر

در این لحظه حساس که سبب اشک‌اندازگی
 یاران رسول خدا سران بر بود و داد و فریاد زمانه مدینه
 از شدت تأثر ، محسوسه را بلرزه در آورده بود او
 تا بدن رسول خدا را به خاک نهدند دیار کناری
 نروند ، ولی برخلاف انتظار ، در همین لحظات
 که امی بکر از دستخیز و بازگشته و آرامشی در مردم

۱ - شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۳ چاپ بیروت

۲ - عقد الفریه ج ۲ ص ۲۵۷ - ۲۵۸